



نگاهی به سوخرائیان

پیشینه نژادی

در روزگار اشکانیان چند خاندان از تیره‌های مختلف پارت که یکی از آنها خاندان کارن یا قارن بود بر دیگران سروری داشتند و بزرگان آنها با نمایندگانشان مجلس اعیان (Vaspuhran) را تشکیل می‌دادند. در آئین تاجگذاری تاج شاهی را یکی از آنان بر سر شاه می‌گذاشت و گزینش ولیعهد ایران بار ایزنی آنان تحقّق می‌یافت. پس از انقراض شاهنشاهی اشکانیان و استیلای ساسانیان بر ایران چهار خاندان بزرگ اشکانی بنامهای - کارن - سورن - اسپهبد - مهران - همچنان با اقتدار برقرار ماندند و اینان و سه خانواده ساسانی یعنی اسپندیاد - وزیک - و خاندان شاهنشاهی ساسانی با هم خاندانهای ممتاز زمان ساسانیان را تشکیل می‌دادند که امور مهم کشور از جمله سپاه آرائی و سپهسالاری را در اختیار داشتند. از آنها نویسندگان عرب با اسم «اهل بیوتات» یاد کرده‌اند.

سوخرائیان که «قارن وند» نیز خوانده می‌شوند از خاندان قارن می‌باشند و پیشینه نژادشان از روزگار اشکانیان هم فراتر می‌رود و با فسانه‌ها و اساطیر ایران می‌پیوندد چه مورخان گفته‌اند کاوه آهنگر را باید نیا و سردودمان آنها دانست.

* آقای چراغعلی اعظمی سنگسری از پژوهندگان و سکه شناسان بنام‌معاصر.

سوخرادوم (۴۸۳ - ۴۸۹ میلادی)

بدانگاه که پیروز شاهنشاه ساسانی (۴۵۹ - ۴۸۳ میلادی) به آخرین جنگ خود با هیتالیان میرفت سوخرا دوم پورقارن یکم پور سوخرا یکم را که در شهر شیراز مقام داشت و مرزبانی زاہلستان و بست و غزنین و کابلستان و سپهسالاری ایران با او بود برگزید که فرزندش بسلاش (۴۸۳ - ۴۸۸ میلادی) را در آئین جهاننداری یاری نماید. پیروز در جنگ به نیرنگ کشته آمد و گروهی از بزرگان ایران که قباد فرزند پیروز نیز در شمار آنان بود گرفتار گردید.

سوخرا بخونخواهی پیروز به هیتال لشکر کشید جنگی سخت در گرفت. هیتالیان کشته بسیار دادند و بناچار از در آشتی درآمدند و بزرگان ایران را رها ساختند. دیری نپائید که قباد یاری آنان را برای رسیدن به شاهنشاهی ایران خواستار شد و پاسخ موافق شنید و بالشکری گران روی به ری نهاد. چون به ری رسید برادرش بلاش جهان را بدرود گفت و فرمانده سپاه ایران سوخرا به قباد پیوست و هیتالیان به سرزمین خود باز گشتند و دوره یکم شاهنشاهی قباد (۴۸۸ - ۴۸۹ میلادی) آغاز گرفت.

قباد از سوخرا اندیشناک بود. سعایت بدخواهان نیز بر این مزید گردید تا جایی که قباد سوخرا را در سال ۴۸۹ میلادی عزل کرد و فرمان داد از شیراز «مردان و گنج و کشت و درود» آنچه سوخرا را بود به تیسفون آوردند و بکنجور سپردند. سوخرا از بیم جان با نه تن از پسران به طبرستان آمد اما خود بدست گماشتگان قباد کشته شد و فرزندانش طبرستان را گذاشته و به بدخشان شدند و در آنجا املاکی بدست آورده و مقام ساختند.

ایرانیان که جانبازی‌های سوخرا را دیده و هواخواه او بودند بپا خاستند و بر قباد بند نهادند و دوره نخستین شاهنشاهی او پایان یافت و برادرش جاماسب (۴۸۹ - ۵۰۱ میلادی) بجای او بر اورنگ شاهنشاهی نشست.

اسپهبد قارن دوم پور سوخرا دوم (۵۵۴ - ۵۹۱ میلادی)

چندی روزگار برآمد. قباد از بند بگریخت و باری دیگر به یاری هیتالیان به پادشاهی رسید که بمدت سی سال از ۵۰۱ تا ۵۳۱ به درازا کشید. سپس بسرای جاوید شتافت و پسرش خسرو یکم انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۸ میلادی) شاهنشاه ایران شد. خاقان ترک موکان (Mokan) که با شاهنشاه ساسانی راه دوستی می‌پیمود با غاتقر سالار هیتالیان برزم برخاست و غاتقر شکست یافت و هیتالیان غاتقر را خلع و فغانی را بر تخت

سلطنت خود نشانند. با شکست هیتالیان خاقان ترك نیروئی برتری یافت بدانگونه که انوشیروان از او بیمناک شد. سپاهی گران بیاراست و بجنگ او شتافت. فردوسی در این باره گفته است:

سپاهی ز شهر مداین براند	که روی زمین جز بدریا نماند
زمین کوه تا کوه یکسر سپاه	درفش جهاندار بر قلبگاه
یکی لشکری سوی گرگان کشید	که گشت آفتاب از جهان ناپدید
بیا سود چندی ز بهر شکار	همی گشت در کوه و در مرغزار
بسغدان درون بود خاقان که شاه	بگرگان همی رای زد با سپاه

اما موکان از دوستی با ایران دست نکشید و در سال ۵۵۴ برای ابراز حسن نیت سفیر بدرگاه انوشیروان فرستاد و این مراوده به اتحاد انجامید و انوشیروان و خاقان ترك پادشاه هیتال را از میان برداشتند.

خاقان باین هم قانع نشد و دختر خود را نیز به شاهنشاه ایران داد و فرستاده انوشیروان مهران ستاد نام این دختر را از درگاه خاقان به گرگان نزد انوشیروان آورد. بگفته برخی مورخان هر مزد چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی) پسر و جانشین انوشیروان فرزند اوست. در سال ۵۵۴ میلادی که انوشیروان به گرگان رسیده بود با ورود فرستادگان خاقان ترك نمایشی از لشکریان ترتیب داد.

همه دشت نیزه و روخشت دار	بیک سو پیاده بیک سو سوار
فرستادگان را ز هر کشوری	ز هر نامداری و هر مهتری
شگفت آمد از لشکر و ساز اوی	هم از چهره و نام و آواز اوی

در اینجا «ناگاه سه هزار سوار آراسته، با علم های سبز و سلاح و آلات و بر گستوانهای زرین و جامه های نفیس و گرانمایه و اسبان بی نظیر، همه اسب و مرد غرق سلاح که از ایشان جز چشم آشکار نبود، همه سبز پوشیده، بر کنار لشکر انوشیروان گذر کردند.» همین سواران آراسته هنگام درگیری با هیتالیان در صف مقدم سپاهیان انوشیروان قرار گرفتند «هر دو لشکر چشم بر ایشان نهاده ندانستند که ایشان کیستند و از کجا آمدند و چندانکه از هر دو جانب فرستادگان آمدند و پرسیدند که شما کیستید هیچ جواب ندادند. ناگاه... خود را بر قلب لشکر هیتال زدند «نوشیروان چون چنان دید لشکر خود را به متابعت ایشان فرمان داد» هیتالیان منهزم شدند. آنگاه این سه هزار سوار آزموده گرد هم آمده آهنگ بازگشت نمودند. انوشیروان از پی روان شد و خواست بداند آنان که بوده اند التفات نکردند و از باز نمودن راز احتراز جستند. انوشیروان از اسب فرود آمد و آنان را سوگند داد. چون چنان دیدند سراسیمه شدند و از اسب خود را بزیر افکندند بر شاهنشاه نماز بردند و گفتند «شاه، ما

بنده زادگانیم فرزندان سوخرا. انوشیروان ایشانرا بستود و مراعات بیحد فرمود تامدتی کار خراسان و ماورای جیحون بساخت ایشان را با خود می داشت. بعد از آن گفت که مراد خویش بخواهید. اگر وزارت طلبید تا بشما دهم و اگر اصفهیدی آرزوست تا مسلم دارم. گفتند ما را هیچ مرتبه نمی باید تا از مکر حساد بما آن نرسد که به پدرمارسید. « باصرار انوشیروان «زر مهر که برادر مهتر بود زابلستان را اختیار کرد و قارن که برادر کهنتر بود طبرستان برگزید و در کوه فریم مسکن ساخت و آن کوهستانرا جبال قارن از این سبب» گفته اند. و ندا امیدکوه و آمل ولفور نیز در تملک او قرار گرفت. قارن همراه انوشیروان به طبرستان آمد «و مدتی شهنشاه بحد تمیشه بنشست و عمارت فرمود و هر طرف به رئیسی داد» و خود به مداین بازگشت. قارن ملقب به اسپهبد طبرستان گردید.

وی در دومین سال سلطنت خسرو دوم پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) یعنی سال ۵۹۱ میلادی امور ملک را به فرزندش سوخرا سوم تفویض کرد و در همان سال درگذشت.

سوخرا سوم پورقارن دوم (۵۹۱ - ۶۰۷ میلادی)

فرمانروائی سوخرا سوم بر بخشی از طبرستان شانزده سال بود و بسال ۶۰۷ میلادی فرزند کوچکش ندا جانشین او شد.

الندا یکم پور سوخرا سوم (۶۰۷ - ۶۶۰ میلادی)

الندا یکم «پادشاهی بود ... که در بآس و بسالت او را مقابل رستم دستان نهادند، یک شب چهل فرسنگ بدنبال گوزن بدوانید و چون بحد رزمیخواست رسید سیلاب آمده بود. همچون دریا جوی میرفت. اسب در آن جوی انداخت و باکران آمد و گاو بکشت او را گفتند مؤید است، بروج.» این است آنچه ابن اسفندیار در باره الندا گفته و او را «بروج» که شکل منحرف «پیروز یا پیروج» است خوانده است. وی تا سال ۶۶۰ میلادی فرمانروای بخشی از طبرستان بود. نام او بچهر واقعی «وندا» یا «ونداد» است که بمعنی «پناه آور به خدا» می باشد. مورخان اسلامی آنرا بصورت «الوندا» و «البندا» و «الندا» نوشته اند.

الندا با شهریاران ایران از زمان خسرو پرویز تا یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱ میلادی) معاصر بود در زمان او بود که گیل گاو باره (۶۴۲ - ۶۸۱ میلادی) بسال یازدهم سلطنت یزدگرد فرمانروائی گیلان یافت و یزدگرد در سال ۶۵۲ حکمرانی نواحی جنوبی دریای خزر از جمله طبرستان را باو تفویض نمود اما آذرولاش فرمانروای سابق طبرستان از ۶۵۲ تا ۶۶۶ میلادی همچنان فرمانروائی طبرستان را بحسب ظاهر حفظ کرد. درگذشت

الندا در همین زمان بسال ۶۶۰ میلادی برابر ۴۰ هجری یعنی نه سال پس از کشته شدن یزدگرد واقع شد .

سوخر ا چهارم یور الندا یکم (۶۶۰ - ۷۲۵ میلادی) (۴۰ - ۱۰۷ هجری)

سوخر ا چهارم پس از پدرش الندا یکم بمدت بیست و سه سال یعنی تا ۶۳ هجری که برابر سال دوم شهر یاری دابویه (۶۸۱ - ۷۱۱ میلادی = ۶۲ - ۹۳ هجری) پورگیل گاوباره می باشد باقتدار باقی بود اما در این سال بگفته ابن اسفندیار « گاوباریان ملك ایشان انداخته بودند.» سوخر از آن پس نیز چهل و سه سال زنده بود و بسال ۱۰۷ هجری برابر ۷۲۵ میلادی در گذشت.

قارن سوم - الندا دوم (۷۲۵ - ۷۷۹ میلادی - ۱۰۷ - ۱۶۳ هجری)

از سوخر ا چهارم پسری آمد قارن نام و از او پسری بنام الندا که باید آنها را قارن سوم و الندا دوم بنامیم. پسر الندا و نداد هر مزد بود که بسال ۱۶۳ هجری در برابر عمل خلیفه عباسی مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ هجری) قیام کرد. نمیدانیم که آیا در این سال الندا دوم همچنان در قید حیات بوده است یا خیر.

ونداد هر مزد (۷۷۹ - ۸۲۰ میلادی - ۱۶۳ - ۲۰۵ هجری)

نوزده سال از مرك اسپهبد خورشید دابویه (۱۳۱ - ۱۴۴ هجری) گذشته بود . اعراب در چهل و پنج موضع از بخشهای گشوده طبرستان که شامل دشتها و قسمت های هموار می شد سپاهیان آماده پیکار گذاشته بودند. عبدالحمید مضروب که از جانب خلیفه عباسی مهدی حاکم طبرستان شده بود دستمگری می کرد و در خراج گرفتن مردم را بستوه آورد . گروهی از آنان از کوه امیدوار که تعلق به ونداد هر مزد داشت نزد او بساری شکایت بردند و او را به شورش ترغیب نمودند . وی با اسپهبد شروین یکم باوندی (۱۵۵ - ۱۸۱ هجری) پور سرخاب و اسپهبد شهر یاری یکم پور پادوسپان دوم (۱۴۵ - ۱۷۵ هجری) و مسمغان و لاش مرزبان ساری پیمان بست و در تاریخ معینی شورش را آغاز و بیک روز کسان خلیفه را در شهر و روستا و بازار و گرمابه گرفته در حال بکشتند. ونداد هر مزد به «آنجا که سواد اعظم و جمعیت اهل خلیفه بود دوآئید و همه را قهر کرد» و طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد.

مهدی سالم فرغانی که او را شیطان فرغانی می خواندند برای سرکوبی ونداد هر مزد

فرستاد در صحرای «آصرم» ملاقات واقع شد. سالم در این جنگ بدست پسر نوجوان ونداد هرمزد که ونداد امید نام داشت و ملقب به «خداوند کلالک» بود کشته شد و این سالم را خلیفه با هزار سوار برابر نهادی و جامگی هزارتن بدو دادی « ونداد هرمزد اسب خود» بازین وساختی زرین» و مرصع بدو بخشید» و بعد از آن پسر را در مقابل خویش بر کرسی زرین نشاندی.»

خلیفه از کشته شدن سالم برتافته شد امیری از درگاه، فراشه نام باده هزار سپاه فرستاد. بفرمان خلیفه سیاهانی نیز از ری بدو پیوستند و بالشکری انبوه به آرم رسید. ونداد هرمزد کمیته‌گاهی با چهار هزار مرد ترتیب داد و خود با صد مرد به پیش رفت و پس از روبرو شدن با فراشه پشت برگرداند فراشه و سپاهیان او بدنبال دوانیدند و بکمین درافتادند. «بیک لحظه دوهزار مرد را فرو آورده فراشه را گرفته پیش اصفهید بردند گردن بفرمود زد و قبا و کلاه او درپوشید و کمر شمشیر او در میان بست. مسایقی قوم بزهار آمدند.»

پس خلیفه روح بن حاتم و بعد از او خالد بن برمک و پس از او عمر بن علاء را (بار سوم ۱۶۶ هجری) به طبرستان فرستاد و ونداد هرمزد که گاهی شکسته می‌شد بر عمر پیروزی یافت. خلیفه یزید بن مزید و حسن بن قحطبه را فرستاد. پس از چند جنگ، ونداد هرمزد شکست یافت و اواخر سال ۱۶۸ هجری نزد فرزند خلیفه موسی هادی که در این وقت در گرگان بود رفت وی مقدم او را غنیمت شمرد و با ونداد هرمزد راهی بغداد بود که خبر وفات مهدی رسید. هادی به بغداد شد و در تاریخ ۲۲ محرم ۱۹۶۹ بخلافت نشست.

ونداسفان برادر کهنتر ونداد هرمزد شخصی بنام بهرام بن فیروز را که بگ‌رگان بردست خلیفه مسلمان شده بود بکشت، خلیفه پس از آگاهی از این امر خواست ونداد هرمزد را بقصاص بکشد اما او گفت «ونداسفان بنده امیرالمومنین را برای آن کشت تا بعوض آن مرا بفرمائی کشت و کهستان ملک او گردد. اگر امیرالمومنین مرا بفرستد تا سر او بردارم» خلیفه آرام یافت و فرمود که ونداد هرمزد «را به آتشکده برند و سوگند دهند و بعد با تشریف استهزار روانه فرمود.» ونداد هرمزد نزد برادر فرستاد که خود را پنهان دارد و هرگز نزد او نیاید و بدینگونه چندی برآمد تا هادی درگذشت و فرزندش هارون ملقب به رشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) خلیفه شد. ولاتی از جانب او مامور طبرستان شدند اما برون داد هرمزد دست نیافتند و وی و باوندیان همچنان بر کوهستانهای طبرستان استیلا داشتند.

دنباله دارد